

نابینای درون همه‌ی ما

رشد پویا

نویسنده: دیوید شنک برگردان: سهیلا خسروی

چرا هر چه تاکنون درباره‌ی استعداد، عوامل ارثی و

بهره‌ی هوشی به شما گفته شده نادرست است؟



انتشارات
سیاه‌رود

ضعیت فهرست نویسی فیفا
شماره کتابشناسی ملی

نام کتاب: نابعه دین محمد رشید پونا
نویسنده: دیوبند شکر
مترجم: سهیلا خسروی
مدیر اجرایی: رحمان تقوی سارو سی
صفحه آرای: گروه هنری سیاهرود
ناشر: انتشارات سیاهرود
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

تلفون: ۶۶۹-۶۷۸۶-۶۶۹-۶۷۴۹

ایمیل: siahroud@gmail.com وبسایت: siahroudpub.ir

کلیدی حقوق این اثر (حاج و اقتباس) برای انتشارات سیاه‌رود است و

هیچ شخص حقیقی و حقوقی حق چاپ، انتشار و کپی کل و یا بخش‌هایی از این کتاب را به هر صورت ندارد.

فهرست

مقدمه: آن کودک

بخش ۱: افسانه‌ی نبوغ ذاتی

فصل اول: ژن‌ها واقعاً چگونه عمل می‌کنند؟

فصل دوم: روش‌های پدیددهی ثابتی نیست، بلکه یک فرآیند است.

فصل سوم: آیا آن که زبرد عبارت استعداد ذاتی (سرچشمه‌ی واقعی است داد)

فصل چهارم: شباهت‌ها و تفاوت‌های دوقلوها

فصل پنجم: بچه‌های اعجربه و آن‌ها که در بزرگسالی شکوفا می‌شوند.

فصل ششم: آیا مردان سفیدپوست قد بلندتر، پریدن دارند؟ نژاد، ژن‌ها،

فرهنگ‌ها و موفقیت

بخش ۲: پروراندن عظمت

فصل هفتم: چگونه می‌توان نابغه یا دست‌کم فردی برجسته‌تر شد؟

فصل هشتم: چگونه می‌توان به کودک انگیزه بخشید یا او را به ساختن

فصل نهم: چگونه می‌توان فرهنگی شایسته به‌وجود آورد؟

فصل دهم: چگونه ژن‌های بهتری داشته باشیم؟

سخن آخر: زمین بازی تد ویلیامز

مقدمه آن کودک

● اگر یک میلیون انسان را در نظر آوریم، تنها یک نفر از آن‌ها مانند تد ویلیامز اسطوره ورزش بیس بال خواهد بود. به عقیده‌ی بسیاری از افراد، او با استعدادترین ضربه‌زن^۱ در زمان خود بود. ست. سال ۱۹۶۰ جان آپدایک^۲ در نشریه‌ی نیویورکر چنین نوشت: به یاد دارم هنگامی که روی سکوی پارک شایب^۳ نشسته و شاهد یکی از ضربه‌های آغازین تد بودم، توپ از بالای سر اولین بازیکن گذشت و به طرزی زیبا و دقیق در خطی مستقیم و روبه بالا در حالی که از فنس عبور می‌کرد، همچنان اوج می‌گرفت. حرکت آن توپ به نظر دارای خط سیر و کیفیتی متمایز از ضربه‌ی هر کس دیگر بود.

در تصور عموم، تد ویلیامز تقریباً از همه کس برتر بود. مانند «ابرمردی» شناخته می‌شد که دارای امتیازاتی از جمله توانمندی‌های ویژه‌ی جسمانی، هماهنگی خاص بین دست و چشم، نیروی خارق‌العاده‌ی عضلانی و هوش ذاتی عظیم بود. بنابر گفته‌ی بابی دویر^۴، یعنی دومین فرد نامدار بیس بال «استعداد تد عجیبی بود». تای کوب^۵ نیز یکبار اشاره داشت که تد ویلیامز در زمان خود از همه کس جلوتر بود. درباره‌ی ویژگی‌هایش اظهار می‌شد: قدرت بینایی او مانند اشعه‌ی لیزر می‌تواند مسیر

1. Hitter اصطلاحی در بازی بیس بال

2. John Updike

3. Shibe park

4. Bobby Doer

5. Ty Cobb

چرخش توپ را از لحظه‌ی جدا شدن از انگشتان پرتاب‌کننده‌ی توپ^۱ خواننده و ادامه‌ی حرکتش را در نقاط مختلف زمین دقیقاً محاسبه نماید و این که: «قدرت بینایی تد ویلیامز در تعقیب توپ قوی‌تر از هر انسان دیگری است».

اما تد ویلیامز خود می‌گفت منشأ توانایی به ظاهر ذاتی و معجزه‌آسای انسان، صرفاً همت بالا یا جریزه‌ی اوست و مصراً تأکید داشت دستاوردهای بزرگش تنها برآیند تلاش ابی است که در زمینه‌ی این ورزش به کار برده و هیچ چیز به جز تمرین و تمرین تمرین... می‌تواند توانمندی‌های انسان را آشکار سازد! در ادامه توضیح می‌داد که دلیل این که در زمین بازی با دقت زیادی همه چیز را به وضوح می‌دید، این بود که به شدت درگیر بازی بودم. حاشیای انضباط فوق‌العاده‌ای در کار بود، و نه قدرت بینایی خارق‌العاده! آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا انسان کاملاً عادی می‌تواند خود را به گونه‌ای آموزش دهد تا به پدیده‌ی درخشانی بدل شود؟ همه‌ی ما ارزش تمرین و سخت‌کوشی را تشخیص می‌دهیم؛ ولی حقیقتاً به مهارت کوشش می‌تواند حرکات ناشیانه‌ی یک بازیکن یا پرتاب‌کننده‌ی توپ را که همیشه خطا می‌زند، به حرکات جادویی تبدیل کند؟ آیا پرس بلند مایکل جردن که انگار جاذبه‌ی زمین را درهم می‌شکند قابل یادگیری است؟ آیا تا کنون یک مدبر می‌تواند آنقدر توسعه یافته تا بتواند کنجکاوی‌های وسیع و بصیرت‌های اینشتین یا ماتیس^۲ را درک نماید؟ آیا عظمت و موفقیت‌های برجسته می‌توانند از طریق تلاش‌های عادی در زمین‌های معمولی به کف آیند؟

درک متعارف و مرسوم می‌گوید، نمی‌شود! چون باور دارد برتری ارادۀ صرفاً با توانایی‌های خاصی متولد می‌شوند و بقیه از آن محرومند! در حالی که اینطور نیست. استعداد و هوش سرشار، مانند سنگ‌های کمیاب و قیمتی در سراسر خزانه‌ی ژن

1. Pitcher

2. Tiger Woods (بازیکن نامی گلف)

3. Matisse (نقاش فرانسوی)

انسان‌ها پراکنده‌اند. بیشترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، پیدا کردن و صیقل دادن آن‌ها و پذیرفتن محدودیت‌های ذاتی خویش است.

هیچ کس به تد ویلیامز نگفته بود که استعداد خود به خود شکوفا خواهد شد. او به عنوان پسری جوان مایل نبود به استعدادهای بالقوه‌اش مانند گلی که در آفتاب خواهد رویید، به طرزی منفعل بنگرد. او می‌خواست، یا به عبارتی احساس نیاز می‌کرد که باید بهترین ضربه‌زن به توپ در تاریخ بیس‌بال باشد. از این رو، هدفش را با سختی متناسبی دنبال می‌کرد. یکی از دوستان کودکی او به یاد می‌آورد که همیشه چوب بیس‌بال در دستان تد بود... او هرگاه تصمیم به انجام کاری می‌گرفت آن را انجام می‌داد. دلیل تصمیم خودش را هم می‌دانست.

خانه‌ی پدری در آن کودکی تد با زمین بازی پارک اولد نورت در سان دیگو دو چهارراه فاصله داشت. دو پانزده ساله به یاد دارند که او سال‌های سال، هر روز در تمام ساعات بیداری به توپ بیس‌بال می‌زد. می‌گفتند: تد آنقدر به توپ ضربه می‌زد تا لایه‌ی بیرونی آن واقعاً از بیس می‌رفت. ساعت‌های متوالی چوب بیس‌بال ترک‌دارش را در دست می‌چرخانید تا جایی که تراشه‌های آن باعث جاری شدن خون تا میچ دستش می‌شد. او کودک از طایفه‌ی کارگر بود و با مختصر پول توجیبی‌ای که در واقع پول ناهارش بود هم کلاس‌های بیس‌بال را استخدام می‌کرد تا به دنبال توپ بدوند و آن را مهار کنند، تا او بتواند به تمرین ادامه دهد. از سن شش یا هفت سالگی، شبانه‌روز در زمین نورت پارک چوب بیس‌بال را با حرکت در می‌آورد تا وقتی که چراغ‌های شهر خاموش می‌شد. آن وقت به خانه می‌رفت و روزنامه‌ی لوله شده‌ای را به جای چوب بیس‌بال مقابل آینه به حرکت در می‌آورد و بارها تمرین می‌کرد تا خوابش می‌گرفت. فردا دوباره همین کار را تکرار می‌کرد. دوستانش می‌گویند او برای این به مدرسه می‌آمد که در تیم بازی کند. حتی وقتی فصل بازی بیس‌بال تمام می‌شد و بچه‌ها مشغول بازی بسکتبال یا فوتبال می‌شدند، او بیس‌بال را رها نمی‌کرد. زمانی که همه‌ی پسرها در پی دخترها بودند، تد همچنان برای تمرین

بیس‌بال به زمین نورت پارک می‌رفت. برای تقویت قوه‌ی بینایی‌اش در خیابان با یک چشم بسته راه می‌رفت و به تناوب از چشم دیگرش استفاده می‌کرد. حتی به سینما نمی‌رفت، زیرا شنیده بود به دید چشم آسیب می‌رساند. تد بعدها می‌گفت وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، مثل شخصیت‌هایی که فقط توی کتاب‌ها می‌خوانیم خود را آدم سرگشته‌ای می‌دیدم که با تمام قوا می‌کوشید چیزی مانع رسیدن او به آرزویش نشود. منی تبدیل شدن به ضربه زننده‌ای که امیدش را داشتم!

به نورت دیگر، او برای رسیدن به هدفش با تمرکز مبالغه‌آمیزی و تلاشی فراتر از معمول کار کرد. اس. کلدول^۱ مربی دبیرستان آن‌ها می‌گفت: تد همواره تنها یک فکر در سر داشت و همیشه آن را دنبال می‌کرد.

در نظر تد ویلار، بازی و عظمی یک فرآیند بود، نه پدیده‌ای ثابت.

این روند پس از راه‌یابی از به بیس‌بال حرفه‌ای هم تغییر نکرد. در نخستین فصلی که تد در لیگ دسته دوم سان دیگو^۲ -رس^۳ حضور یافت، فرنک شلنیک^۴ مربی تیم متوجه شد که این بازیکن تازه‌وارد تنها کسی است که هر روز صبح، زودتر از سایرین برای تمرین حاضر می‌شود و آخرین نفری است که شب آنجا را ترک می‌کند. موضوع عجیب‌تر آن که پس از پایان هر بازی، تد توپ‌های استفاده‌شده را از مربی می‌گرفت.

بالاخره روزی شلنیک از ویلیامز پرسید، با این توپ‌ها چقدر می‌کنی؟ آیا آن‌ها را به بچه‌های محله می‌فروشی؟ ویلیامز جواب داد: نه آقا! بعد از خوردن شام از آن‌ها برای تمرین بیشتر استفاده می‌کنم.

شلن که با خستگی پس از یک روز تمرین آشنا بود، پاسخی دریافت کرد که هضمش چندان آسان نبود. او که دچار ناباوری و شک توام با کنجکاوی شده بود، می‌گفت: به یاد دارم یک شب پس از صرف شام خود را درون ماشین انداخته و گشتی در محله‌ی خانه‌ی ویلیامز زدم. نزدیک منزل او یک زمین ورزش بود. بله،

1. Was Caldwell

2. San Diego Padres

3. Frank Shellenback

خودش بود؛ تد دو توپ درب و داغون را در سرتاسر زمین به حرکت در می‌آورد. نزدیک تکه سنگ بزرگی به عنوان محوطه‌ی اصلی ایستاده بود و بچه‌ای توپ را به طرفش پرتاب می‌کرد و نیم جین بچه‌ی دیگر به دنبال توپ می‌دویدند. درز توپ‌هایی که به تد داده بودند در حال از هم باز شدن بودند.

قدرت ویلیامز حتی به نظر افراد حرفه‌ای چیزی بسیار فراتر از معمول بود، تا حدی که برای آن‌ها که از نزدیک شاهد کار او بودند پریشان کننده می‌نمود. به گفته‌ی جیم پرایم^۱ و بیل نولین^۲ (بیوگرافی نویسان)، تد با همبازیان تیم خود و تیم مقابل در مورد ضربه زدن به توپ از دید علمی بحث‌های طولانی داشت. آن‌ها همچنین می‌گفتند: «اغالباً»^۳ بازیکنان مشهوری چون هورنزی^۴ و کاب^۵ و سایرین می‌رفت و آن‌ها را در سوم^۶ تکنیک بازی‌هایشان به چالش می‌کشید.

سدریک دورست^۷ که با ویلیامز در تیم پدرس هم‌بازی بود می‌گفت «ویلیامز درباره‌ی رفتار پرتاب کننده‌های توپ^۸ هم با همان دقت مطالعه می‌کرد، زیرا پرتاب کننده‌ها پس از مدتی ادراک نقاط ضعف ضربه‌زن‌ها را^۹ تشخیص دهند. اما ویلیامز منتظر نمی‌شد تا آن‌ها نقاط ضعف را پیدا کنند، بلکه خود قبلاً نقاط ضعف پرتاب کننده‌ها را پیدا می‌کرد». اولین بازی که تد پرتاب توپ توسط تونی فریتاس^۸ را مشاهده کرد، کنار یکدیگر روی نیمکت دسته‌دوب^{۱۰} تد گفت: این فرد توپ را به‌طور مستقیم به سمت من پرتاب نخواهد کرد، بلکه او توپ را عمداً خراب و سپس توپ دوم را با قوس پرتاب خواهد کرد. ضمناً این کار را در آخرین لحظات انجام خواهد داد؛ و این دقیقاً همان چیزی بود که اتفاق افتاد.

1. Jim Prime

2. Bill Nowlin

3. Hornsby

4. Cobb

5. Cedric Durst

6. Pitcher: پرتاب کننده توپ در بیس بال

7. Batter: بازیکنی که با چوب بازی به توپ ضربه می‌زند

8. Tony Freitas

فرآیند: ویلیامز پس از یک دهه کوشش بی‌وقفه در زمین نورت پارک و چهار سال بازی تحسین‌برانگیز در لیگ‌های کوچک، در سال ۱۹۳۹ به‌عنوان ضربه‌زننده‌ای با ضربات انفجاری به لیگ برتر بیس‌بال راه یافت. همواره کارش بهتر و بهتر می‌شد. او در سال ۱۹۴۱، پس از سه فصل حضور در تیم بوستون رد ساکس^۱ تنها بازیکنی بود که در زمان خود موفق به کسب امتیاز بالاتر از ۴۰۰ برای یک فصل بازی گردید. وی همچنین آخرین فردی بود که در قرن بیستم به این رکورد دست یافت.

یک سال بعد، یعنی در ۱۹۴۲ تد ویلیامز برای شغل خلبانی در نیروی دریایی نام‌نویس کرد. تست‌های به‌عمل آمده بینایی او را عالی ولی در حد بینایی عادی انسانی توصیف کردند.

...

طی قرن بیستم افتخار عظیمی در دنیای نوازندگان ویولن رخ داد. سرعت پیشرفت آن‌ها از ویولنیست‌های قرون گذشته بیشتر شد. دانستن این موضوع از اینجا ناشی می‌شود که می‌توانیم قابلیت نوازندگان را در نواختن اثرهای مهم دیرینه با یکدیگر مقایسه کنیم. نواختن قطعه‌ی پرشور ویوس^۲، رهی یک، اثر پاگانی نی^۳ و اجرای تک‌نوازی ویولن پارتیتای شماره‌ی دو، اثر بایخ^۴ در دس مینور^۵ (چهارده دقیقه اجرای ویولن به طرزی باور نکردنی) در قرن هیجدهم تقریباً غیر قابل تصور بود، لیکن در قرن حاضر این قطعات هر روزه توسط تعداد زیادی از دانش‌آموزان موسیقی نواخته می‌شوند.

چطور چنین چیزی رخ داده است؟ چگونه دوندگان و شناگران تا این حد سرعت‌شان افزایش یافته یا بازیکنان تنیس و شطرنج این گونه مهارت‌شان را کسب کرده است؟ اگر انسان نیز مانند کرم میوه هر یازده روز نسل جدیدی تولید می‌کرد، آن وقت احتمالاً به فکر می‌افتادیم که ماجر را سریعاً به امر ژنتیک و موضوع تکامل مربوط بدانیم. حال آن‌که تکامل و ژن‌ها این گونه عمل نمی‌کنند.

1. Boston Red Sox

2. Paganini Violin Concerto no.one

3. Bach Violin Partita no.two in D Minor

توضیحی منطقی و ساده برای این موضوع وجود دارد. پی آمدهایی که این توضیح در زندگی خانوادگی و اجتماعی ایجاد می کند بسیار عمیق است. توضیح این است: در قیاس با زمان گذشته، برخی افراد با شدت بیشتر و روش هوشمندانه تری آموزش می بینند. ما انسان ها در انجام امور پیشرفت کرده ایم، زیرا دریافته ایم که چگونه بهتر بشویم.

۱. پدیده ی ثابتی نیست؛ بلکه یک فرآیند است.

این گونه اندیشیدن درباره ی استعداد با آنچه ما همواره در مورد این پدیده فکر می کردیم متفاوت است. عباراتی چون «ژن خوب»، «توانایی غریزی» یا گفتن این که «او حتماً دارا است» ادبی ذاتی است یا به کار بردن عباراتی چون «او برای نقاشی/دو/تیراندازی/سنگ زنی یا ریتمی خلق شده» باعث شده تا فرهنگ ما استعداد را به عنوان یک پدیده ی مادر ژنتیکی انسانایی کند. در چنین فرهنگی، باور ما این است که هر استعدادی را به طور صریح داریم یا به طور کامل از آن بی بهره ایم! جالب این که موضوعاتی مثل بهره هوشی (IQ کیو) و انواع آزمایش های اندازه گیری توانمندی، همواره این ادعاها را توجیه می کنند. مداس هم براساس آن برنامه ریزی می کنند و همزمان، روزنامه نویسان و بسیاری از دانشمندان به آن اعتبار می بخشند! امروزه همین الگوی ژن و استعداد ذاتی، هسته ی مرکزی حرکت ما از طبیعت انسان شده است، به نحوی که با هر چه درباره ی دی.ان.ای. و سبب تکامل به ما آموخته اند هم خوانی دارد: این که ژن ها طرح هایی از پیش کشیده شده است و وجود ما را براساس آن شکل می دهند و ژن های متفاوت ما را تبدیل به انسان های متفاوت با قابلیت های متفاوت می کنند. بنابراین، چگونه جهان می تواند افراد متفاوتی مانند مایکل جوردن و بیل کلینتون و آری آزرورن و خود شما را داشته باشد؟

لیک امروزه آشکار گشته که مفهوم رایج استعداد ژنتیکی به شدت از واقعیت فاصله دارد و حقیقت این امر قرن ها و به طرز اسفناکی زیر پوششی از درک نادرست

و افسانه‌های گمراه‌کننده پنهان شده است. طی سال‌های اخیر کوهی از شواهد علمی به‌دست آمده و نظریه‌ی کاملاً متفاوتی را، نه در مورد کمیابی استعداد، بلکه درباره‌ی استعدادهای فراوان و معطل‌مانده مطرح می‌کند. بر پایه‌ی این شواهد علمی، منابع استعداد و هوش انسان مانند سوخت‌های فسیلی محدود نبوده، بلکه همانند انرژی باد و حرارت خورشیدی دارای پتانسیل فراوانی است. مشکل ما این نیست که استعداد کافی رتیبکی نداریم، بلکه عدم توانایی ما در بهره‌برداری از منابعی است که در حال حاضر در اختیار داریم. این بدان معنی نیست که ما تفاوت‌های مهمی (سودمند یا مضر) در زمینه‌ی رتیبکی با یکدیگر نداریم. مطمئناً تفاوت‌هایی وجود دارند که نتایج متفاوتی را ایجاد می‌کنند. اما این تفاوت‌ها هرگز چیزی از ظرفیت‌های وسیع هر یک از ما در کسب تعالی و رفاهیت نمی‌کاهند. با این حال، تحقیقات علمی نشان می‌دهند که متأسفانه تنها افراد کمی از ظرفیت‌های واقعی خود آگاهند، و اکثر افراد به آنچه دانشمندان آن‌را «پتانسیل شکوفا نشده» می‌نامند، نزدیک هم نمی‌شوند. البته آگاهی از این موضوع مؤده دهنده‌ی آینده‌ی ما است که برای بشریت است.

استفن سی سی^۱، روانشناس رشد از دانشگاه کورنل می‌نویسد «برای شناختن مقدار پتانسیل شکوفا نشده رتیبکی در افراد راه را وجود ندارد». لذا پافشاری بر وجود افرادی با ژن‌های فرودست، از نظر منطقی غیرممکن می‌شود، هرچند برخی بر آن اصرار می‌ورزند. اکثر افراد ناموفق به احتمال قریب به یقین رتیبکی، بی‌ان‌ای، خویش نیستند، بلکه فعلاً نتوانسته‌اند پتانسیل واقعی خود را فعال کنند.

نظریه‌ی جدید، منادی تغییر موضع از «سرشت» به «پرورش» نیست، بلکه فقط آشکار می‌سازد که تا چه حد کاربرد عبارت «سرشت در مقابل پرورش» از رده خارج شده و حقیقتاً نیازمند بازنگری کاملاً جدید در این مورد است. نظریه‌ی جدید به ما می‌آموزد چگونه افراد کنونی شده‌ایم. این کتاب با توصیف جدید و شگفت‌انگیزی در باره کارکرد ژن‌ها آغاز می‌شود و متعاقباً نگاه دقیقی به اجزای سازنده استعداد و

هوش خواهد داشت و در مجموع تصویر تازه و شگفت آوری از فرایند رشد به دست می دهد. فرایندی که بواسطه آن می توانیم بر افراد اثر گذار باشیم. البته این تأثیرگذاری هرگز به معنای کنترل کامل فرایند رشد توسط فرد، خانواده، یا یک جامعه رشد دهنده استعدادها نیست بلکه در ذات خود بیشتر امیدوار کننده است. علاوه بر آن، پرسش های تأمل برانگیزی هم در زمینه، اخلاق مطرح می گردد که باید عمیقاً به آن ها پردازیم.

رمانی به دور است اگر بگویم حقیقتاً هر کس می تواند هر کاری را انجام دهد. یا آن کس بشود که آرزویش را دارد. قصد این کتاب بیان چنین چیزی نیست. اما علوم جاید به ما می گویند: اگر فکر کنیم در ساختار انسانی دارای قابلیت های کاملاً معمولی هستیم به همان اندازه نابخردانه است. به عبارت دیگر، این تصور که گریزی از زندگی در دست ما نیست هیچ گونه نسبتی با حقیقت ندارد. همچنین تا زمان فراوانی صرف نکرده و مریع بسار فراوانی را به کار نبرده ایم، قادر به شناسایی محدودیت های واقعی خویش نخواهیم بود. تهنندی های ما در یک لوح سنگی حک نشده؛ بلکه ماهیتی منعطف و متغیر پذیر دارد و این خاصیت تا بزرگسالی همچنان پابرجاست. هر فردی می تواند در مریع به دور از تعصب نسبت به باورهای غلط گذشته، با بهره گیری از فروتنی، امید و رادین، در مسیر سربلندی و عظمت حرکت نماید.